

تجلی آرا و آموزه‌های روان‌شناسی انسان‌گرا در اشعار شفیعی کدکنی

محمدرضا روزبه*

دانشگاه لرستان

چکیده

با رشد و گسترش مطالعات میان رشته‌ای، امروزه تعامل بین ادبیات و دیگر شاخه‌های علوم انسانی - از جمله روان‌شناسی - در عرصه‌ی نقد و نظریه پردازی ادبی، رواج بسیار یافته است. روان‌شناسی انسان‌گرا از مکاتب روان‌شناختی نیمه‌ی دوم قرن بیستم است که با محور قرار دادن انسان و استعدادهای سرشار او، با ارائه‌ی ایده‌ها و الگوهای مرتبط با حیات فردی و اجتماعی آدمی نظیر خلاقیت، خودشناسی، تجارب متعالی، استقلال و... رشد و شکوفایی او را در کانون توجه و تأمل قرار می‌دهد. با مروری در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی درمی‌یابیم که بسیاری از سروده‌های وی، با همین ایده‌ها و الگوهای روان‌شناسانه، قابل انطباقند، به نحوی که احساس می‌کنیم شاعر، در اغلب سروده‌هایش، طرح‌هایی و شکوفایی انسان را به تصویر می‌کشد. این مقاله به شیوه‌ی تحلیلی - تطبیقی و با هدف توصیف و تحلیل اشعار این شاعر بر مبنای الگوهای این مکتب روان‌شناسانه، و با ارائه‌ی برجسته‌ترین نمونه‌های این هم‌سانی، ضمن آنکه نوعی خوانش تازه‌ی روان‌شناسانه از شعر امروز را فراروی مخاطب می‌نهد، حامل و حاوی این نتیجه است که همواره میان متون ادبی و مکاتب گوناگون علوم انسانی - و از جمله روان‌شناسی - اشکالی از هم‌گرایی و هم‌صدایی آشکار و پنهان، در جریان است.

واژه‌های کلیدی: خودشکوفایی، روان انسان‌گرا، شفیعی کدکنی، شعر.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی rayan.roozbeh@yahoo.com

۱. مقدمه

امروزه مطالعات بینارشته‌ای و به تبع آن، داد و ستدهای فکری و فرهنگی شاخه‌های متنوع علوم انسانی با عوالم هنر و ادبیات، جان و توانی تازه به پیکره‌ی پژوهش‌های فرهنگی و هنری دمیده است. «ماهیت میان رشته‌ای مطالعات فرهنگی و غنای نظریه‌های مختلفی که از راه سایر رشته‌های علوم انسانی به نظریه و نقد ادبی جدید راه یافته‌اند، امکانات پژوهش در زمینه‌ی ادبیات را به میزانی بی‌سابقه، افزایش داده‌اند و جذابیت‌های جدیدی در این حوزه ایجاد کرده‌اند.» (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۴۳)

در این میان، پیوند میان ادبیات و روان‌شناسی، به نوبه‌ی خود، راه‌های تازه‌ای فراروی منتقدان و پژوهش‌گران ادبی در تحلیل عوالم درونی متون کلاسیک و معاصر نهاده است. با پیشرفت علوم روان‌شناسی - خصوصاً در قرن بیستم و به ویژه با بسط و گسترش دیدگاه‌های فروید، یونگ، آدلر و... - مطالعات روان‌شناسانه در شناخت و تحلیل آفاق درونی متون هنری و ادبی، خوش درخشیدند.

از جمله شاخه‌های علم روان‌شناسی، روان‌شناسی انسان‌گرایی (Humanistic Psychology) است که عمدتاً جنبشی بود در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ در اعتراض به وجوه مادی و ماشینی فرهنگ جهان مدرن از سوی جوانان آلمان که نیروی سوم نیز نامیده می‌شد.^۱

از نظر روان‌شناسان انسان‌گرا، انتخاب، خلاقیت و خودشکوفایی انسان است که باید در زندگی او اصل قرار گیرد. آن‌ها مخالف رهیافت روان‌کاوانه هستند و معتقدند دانشی که از شناخت شخصیت‌های، علیل حاصل شده باشد، صرفاً روانی علیل به بار می‌آورد. آن‌ها با رفتارگرایی هم مخالفند و می‌گویند دانشی که به شعور و آگاهی نپردازد، باید عمدتاً از بررسی سازواره‌های پست‌تر، حاصل شده باشد. انسان صرفاً از سابق‌های اساسی نظیر سایق جنسی یا پرخاش‌گری یا نیازهای تنکردشناختی (فیزیولوژیک) نظیر گرسنگی و تشنگی، انگیزه نمی‌گیرد. انسان به بسط و پرورش توانایی‌های بالقوه و قابلیت‌های خود هم نیاز دارد. آن‌ها بالاترین ارزش را حرمت فرد می‌دانند. (اتکینسون، ۱۳۸۳: ۴۶۹ و ۴۷۲) و از منظری دیگر، «جنبش انسان‌گرایی بر خصوصیت مثبت یک شخص، ظرفیت انسان برای کمال و حق تعیین سرنوشت، تأکید دارد. آن‌ها معتقدند که مردم می‌توانند عنان زندگی شان را در اختیار بگیرند و بازیچه‌ی

دست محیط نباشند. از نظر آن‌ها مردم توان حیرت آوری برای خودشناسی هشیارانه دارند.» (سانتراک، ۱۳۸۳: ۵۲)

روان‌شناسی انسان‌گرایی، از یک سو متأثر بود از نگرش اگزیستانسیالیستی که در تبیین وجود و ماهیت انسان، وی را دارای قدرت، اختیار و اراده‌ی انتخاب می‌دانست و نافی جبر بود و از دیگر سو نیز بر پدیدارشناسی (Phenomenology) تکیه و تأکید داشت. ادموند هوسرل (E.Husserl) - بنیانگذار پدیدارشناسی - تنها راه ممکن برای شناخت اشیا را کاوش در آگاهی انسان می‌داند. تلاش او برای اثبات ناتوانی علوم روانی به یک نقطه مشترک در مورد دو جنبه‌ی وجودی انسان، یعنی باطن عقلی و عینیت رفتاری وی، قابل توجه است؛ از این رو پیشنهاد می‌کند که روان‌شناسی باید برای مطالعه‌ی انسان از روش پدیدارشناختی استفاده کند. (میزیاک و سکستون، ۱۳۷۶: ۲۱۲)

«به گفته‌ی هیدگر (M.Haidger) فهمیدن پدیدارشناسی عبارت از درک امکانات خویش است.» (دارتیک، ۱۳۸۴: ۱۸۴)

نظریه‌های پدیدارشناختی شخصیت، بر کیفیت نگرش فرد به دنیای پیرامون خود در حال حاضر تأکید خاص دارند. به عقیده‌ی راجرز: «همگی ما از یک گرایش فطری برای رشد و کمال برخورداریم، یعنی از نیاز به پرورش و گسترش تمامی توانایی‌ها و قابلیت‌هایمان بهره مندیم، اما فقط در صورتی این توانایی‌ها را پرورش خواهیم داد که خودمان را درست شناخته باشیم» (پروین، ۱۳۷۲: ۲۴۶)

در مجموع، روان‌شناسان از منظر پدیدارشناختی، قایلند به تکیه بر تجربه‌ی عینی و شکل تجربه‌شده‌ی زندگی از طریق سنجش محتوای آگاهی یا احساس آگاهی. زمینه‌های اصلی روان‌شناسی انسان‌گرایی را چنین برشمرده‌اند:

- ۱- تأکید بر تجربه‌ی هشیار؛
- ۲- اعتقاد به تمامیت طبیعی آدمی؛
- ۳- توجه به آزادی اراده، خودانگیختگی، و نیروی خلاق فرد؛
- ۴- مطالعه‌ی همه‌ی عامل‌های مربوط به وضعیت انسان.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۵۲۹-۵۳۰)

در مجموع، «هدف روان‌شناسی انسان‌گرایی این بود که جنبه‌هایی از طبیعت انسانی را که تا آن زمان مورد غفلت قرار گرفته بود، به طور جدی مطالعه کند.» (همان:

(۵۳۱) بدین گونه روان‌شناسی انسان‌گرایی سعی در بازیابی داشته‌ها و استعداد‌های روانی انسان و کمک به رشد و شکوفایی آن‌ها دارد.

آبراهام مزلو (Abraham Maslow ۱۹۰۸-۱۹۷۰) و کارل راجرز (Carl Rogers ۱۹۰۲-۱۹۸۷)، دو چهره‌ی شاخص این مکتب به شمار می‌آیند. مزلو در مقام پدر معنوی روان‌شناسی انسان‌گرایی و نظریه پرداز اصلی این جنبش فکری، صاحب دیدگاه‌هایی متفاوت در این زمینه است. از جمله: خود شکوفایی؛ سلسله مراتب نیازهای انسان؛ ویژگی‌های شخصیت سالم؛ اعتماد به نفس؛ فرا نیازها (انگیزه‌های متعالی)؛ تجارب اوج (حالات شهودی و عارفانه)؛ آرمان شهر روانی و

راجرز نیز از منظر پدیدارشناسانه، برای هر کس دنیایی منحصر به فرد؛ متصور است و نیز ادراکی ویژه از جهان. «شهرت راجرز به سبب رویکرد درمانی معروفی است که درمان متمرکز بر شخص (Person-Centered Therapy) نامیده می‌شود. وی از داده‌های حاصل از روش درمانی خود؛ نظریه‌ای در شخصیت تدوین کرد که به انگیزه‌های نیرومند و منحصر به فرد معطوف است و به مفهوم خودشکوفایی مزلو شباهت دارد.» (میدانی و بخشایش، ۱۳۹۱: ۱۹۳)

در زمینه‌ی خودشکوفایی نیز «راجرز معتقد بود که نیروی برانگیزاننده‌ی مهم شخصیت، تحقق خویشتن است.» (راجرز، ۱۹۶۱: به نقل از شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۵۳۶)

شفیعی کدکنی (تولد ۱۳۱۸) شاعر، ادیب، پژوهشگر و منتقد ادبی برجسته‌ی روزگار ماست. وی از برجسته‌ترین شاعران جامعه‌گرای نسل دوم پس از نیما به شمار می‌آید. اوج هنر شاعری شفیی کدکنی را باید در آثار دهه‌ی ۵۰ به بعد او جست و جو کرد. مجموعه‌ی کامل اشعار وی در دو کتاب با عناوین آیین‌های برای صداها (۱۳۷۶) و هزاره‌ی دوم آهوی کوهی (۱۳۷۶) به چاپ رسیده‌اند. اشعار شفیی به دلیل روح جامعه‌مداری و انسان‌گرایی حاکم بر آن‌ها، گاه با پاره‌ای از ایده‌ها و الگوهای روان‌شناسانه - و از جمله روان‌شناسی انسان‌گرایی - قابل تطبیق است. قصد ما در این مقاله نیز تبیین تجلی و تبلور همین ایده‌ها و الگوها در سروده‌های شفیی کدکنی است. از رهگذر همین پژوهش و بررسی، دیالوگ پنهان و آشکار شعر امروز با آفاق علوم و دانش‌های امروزی و از جمله روان‌شناسی بازنموده می‌شود.

۲. پیشینه‌ی بحث

کتب و مقالات مرتبط با معرفی روان‌شناسی انسان‌گرا بسیارند و ما از معتبرترین آن‌ها در این پژوهش بهره‌جسته‌ایم؛ اما در زمینه‌ی بررسی تطبیق متون ادبی فارسی با اصول روان‌شناسی انسان‌گرایی تنها دو مقاله پیش از این نوشته شده است:

- مقاله‌ی «بررسی تطبیقی نمودهای انسان‌گرایی در گلستان سعدی با رویکرد روان‌شناسی انسان‌گرا» (میدانی و بخشایش، ۱۳۹۱: ۱۸۹-۲۱۹)

- مقاله‌ی «بررسی تطبیقی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روان‌شناسی انسان‌گرایانه‌ی آبراهام مزلو» (ظهیری ناوی، علایی ایلخچی و رجبی، ۱۳۸۷: ۹۱-۱۲۴)

درباره‌ی شعر و شخصیت شفیعی کدکنی، کتب، مقالات و پایان‌نامه‌های بسیاری نوشته شده است. اما جست‌وجوی وسیع ما نشان داد که تا به حال اشعار ایشان از منظر روان‌شناسانه - خصوصاً روان‌شناسی انسان‌گرا- تحلیل و بررسی نشده است.

۳. بحث

شفیعی کدکنی اگر چه از حیث نگرش فلسفی، مانند شاملو و امثال او، شاعری اومانیت - به معنی فلسفی کلمه- به شمار نمی‌آید، لیکن به سائقه‌ی جامعه‌گرایی حاکم بر آثارش، به انسان - در مفهوم کلی آن- توجهی خاص دارد و شعر او غالباً منادی بیداری، آگاهی، آزادی و رهایی آدمی از تمامی قید و بندهاست و همواره به شکوفایی قوای جسمی و روحی انسان در جهت رستگاری و رهایی می‌اندیشد. نمونه‌های برجسته‌ای از اشعار شفیعی کدکنی با برخی از اصول و آموزه‌های روان‌شناسی انسان‌گرایی از جمله: خودشکوفایی و رفتارهای وابسته به آن، نیازهای اساسی انسان، ماهیت آدمی، خویش‌شناسی (جست و جوی من آرمانی)، بی‌خویش‌تنی و ... دارای همسانی و همانندی چشمگیری است. حال به برجسته‌ترین جلوه‌های این همسانی و همانندی‌ها می‌پردازیم.

۳.۱. خودشکوفایی

خودشکوفایی بر قله‌ی هرم نیازهای انسانی قرار دارد. «به عقیده‌ی مزلو، هر فرد دارای گرایش ذاتی برای رسیدن به خودشکوفایی است... این حالت، یعنی بالاترین سطح نیاز انسان شامل استفاده‌ی فعال از همه‌ی خصایص و قابلیت‌ها، یعنی به فعلیت در

آوردن تمامی استعدادهای بالقوه است.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۵۳۳) از نظر مزلو خصایص مشترک افراد خودشکوفای عبارتند از: «ادراک عینی از واقعیت؛ پذیرش کامل ماهیت خود؛ تعهد نسبت به نوعی کار و صرف وقت در راه آن؛ سادگی و طبیعی بودن رفتار؛ نیاز به خود پیروی، با خود بودن و استقلال شخصی؛ تجارب عرفانی یا اوجی؛ همدلی با همه‌ی انسان‌ها و مهر و عاطفه نسبت به آنان؛ مقاومت در برابر هم‌رنگی با جماعت؛ ساخت شخصیتی آزادمنشانه؛ داشتن نگرش خلاق؛ درجه‌ی بالایی از علاقه‌ی اجتماعی.» (همان: ۵۳۳)

از همین منظر، به اعتقاد او مهم‌ترین رفتارهای منجر به خود شکوفایی، عبارتند از: تجربه کردن زندگی به شیوه‌ی کودکان؛ یعنی مجذوب‌وار و با همه‌ی وجود، آزمودن شیوه‌های جدید به عوض پناه بردن به راه‌های راحت و امن؛ در ارزیابی تجربه‌ها بیش‌تر به ندای احساس پاسخ دادن تا به سنت و مرجعیت و اکثریت؛ صداقت، یعنی احتراز از تظاهر به «نقش بازی کردن»؛ آمادگی برای تحمل بی‌اعتنایی دیگران در شرایطی که عقاید شخص با اکثر مردم هماهنگ نیست، مسئولیت‌پذیری؛ سخت‌کوشی در اجرای تصمیم‌ها؛ شناخت دفاع‌های روانی خویش و شهامت برای کنار گذاردن آن‌ها. (هیلگارد و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

۲.۳. سلسله مراتب نیازها

گفتیم که مزلو هر فرد را دارای گرایش ذاتی به خود شکوفایی می‌داند. او می‌افزاید: در مسیر خودشکوفایی، «هر فرد دارای تعدادی نیازهای ذاتی است که فعال‌کننده و هدایت‌کننده‌ی رفتارهای اوست. این نیازها غریزیند؛ یعنی ما با آن‌ها به دنیا می‌آییم. اما رفتارهایی که ما برای ارضای آن‌ها به کار می‌بریم، اکتسابی هستند.» (کریمی، ۱۳۸۴: ۱۷۲) این نیازها، شامل نیازهای فیزیولوژیکی، عینی و آرمان‌گرایانه‌ی انتزاعی است. «به نظر او نیازهای انسانی به صورت سطوح مختلف، سازمان می‌یابد. در پایین‌ترین سطح، نیازهای فیزیولوژیک یا زیستی قرار دارند (گرسنگی، تشنگی، جنسی و ...)؛ لازم است که این نیازها ارضا شوند تا انسان بتواند به ارضای نیازهای سطح بالاتر اقدام کند. در سطح دوم، نیازهای ایمنی قرار دارند (نیاز به محافظت از خود در برابر خطرات، محرومیت‌ها و ممنوعیت‌ها و ...). وقتی نیازهای فیزیولوژیک و نیازهای ایمنی ارضا شد، سایر نیازها تجلی می‌کنند: نیازهای اجتماعی (سطح سوم) که عبارتند

از نیازهای تعلق، پیوند، احترام، ارتباط و ... « (موکیلی و دانتزر ۱۳۸۴: ۲۹) مرحله‌ی بعد، نیازهای سطح چهارم است؛ شامل نیازهای خودمختاری، استقلال و کمال، و بالاخره سطوح فوقانی که شامل نیازهای خودشکوفایی است: نیاز به رشد، دانش، کنجکاوی، شکوفایی فردی و نیز نیازهای زیبایی‌شناختی (هنر، ذوق، زیبایی و ...). «به نظر مزلو، دو نیاز سطح بالا، بر خلاف سه نیاز سطح پایین، به ندرت ارضا می‌شوند و انسان به طور نامحدود، برای تحقق آن‌ها و ارضای آن‌ها تلاش می‌کند. بنابراین، نیازهای دو سطح بالا، مثل آرزوهای همیشگی عمل می‌کنند ...» (همان) این سلسله مراتب نیازها به شکل مثلثی چند لایه به تصویر کشیده می‌شود. نیازهای اساسی در قاعده‌ی مثلث و نیازهای فرعی حیات انسان در لایه‌های بالا و باریک آن قرار دارند:



شعر «رهاوی» از شفیعی کدکنی تا حد زیادی با تئوری یاد شده‌ی مزلو، همسانی

دارد:

کم‌ترین تحریری از یک آرزو این است
 آدمی را آب و نانی باید و آن‌گاه آوازی
 در قناری‌ها ننگه کن، در قفس، تا نیک دریایی
 کز چه در آن تنگناشان باز شادی‌های شیرین است
 کم‌ترین تصویری از یک زندگانی:
 آب،

نان،

آواز

ور فزون‌تر خواهی از آن،

گاه گه،

پرواز

ور فزون‌تر خواهی از آن شادی آغاز

(ور فزون‌تر، باز هم خواهی ... بگویم، باز؟)

آن چنان بر ما به نان و آب،

این‌جا تنگ سالی شد

که کسی در فکر آوازی نخواهد بود

وقتی آوازی نباشد،

شوق پروازی نخواهد بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۳۴-۳۳۵)

شفیعی مانند مزلو، نیازهای انسان را بر اساس اهمیتشان در استمرار بقای او، دسته بندی و معرفی می‌کند: آب و نان (معیشت) به عنوان نیازهای فیزیولوژیک، در ابتدا قرار دارد و آواز و پرواز و ... که رمز نیازهای عاطفی، عاشقانه و یا خود شکوفایی و زیبایی شناختی‌اند، در ادامه و انتهای این طبقه بندی جا می‌گیرند:



شاعر، در انتهای شعر، با دیدی روان‌شناسانه، به آسیب‌شناسی رفتار روحی- اجتماعی مردم می‌پردازد و نشان می‌دهد که در تنگنای آب و نان، سودای آواز و پرواز (گرایش به رشد فکری، روحی، معنوی زیباشناختی و ...) از یاد می‌رود: آن چنان بر ما به نان و آب ... و این، دقیقاً منطبق است با این دیدگاه مزلو: بدون تردید، قدرت غلبه‌ی نیازهای فیزیولوژیک از همه‌ی نیازها بیش‌تر است ... فردی که همه چیز خود را در زندگی از دست داده، به احتمال قوی، انگیزش اصلی در او برآورده ساختن نیازهای

تجلی آرا و آموزه‌های روان‌شناسی انسان‌گرا در اشعار شفیعی کدکنی _____ ۱۲۳

فیزیولوژیک است؛ نه چیز دیگر. شخصی که فاقد غذا، ایمنی، محبت و احترام است، بدون شک اشتیاق او به غذا، قوی‌تر از هر اشتیاق دیگری است. (مزلو، ۱۳۶۷: ۷۱) اما شاعر در پرتو شعور هنری، به این اصل روان‌شناختی از منظری عاطفی و شاعرانه نگریسته و مشخصاً برداشتی هنری از آن ارائه کرده است. در این چشم‌انداز، شاعر به جنبه‌های فکری، معنوی و زیبایی‌شناختی وجود انسان، دیدی حسرت‌بار و نوستالژیک دارد.

۳.۳. توجه به ماهیت خود

از شاخص‌ترین مباحث روان‌شناسی انسان‌گرایی در زمینه‌ی خودشکوفایی، توجه به ماهیت فرد و تحقق آن است. «از ویژگی‌هایی که مزلو برای افراد خودشکופا در نظر می‌گیرد، پذیرش ماهیت خود و یا همان تحقق خود است.» (فورد، ۱۹۹۱: ۱۰۴) از نظر آگزیستانسیالیست‌ها، انسان از طریق معنا بخشی به زندگی، «خود» را می‌سازد. راجرز معتقد است که مجموعه‌ی ادراکی و معنایی [هر فرد]، میدان پدیداری فرد را به وجود می‌آورد. بخش‌هایی از میدان پدیداری که انسان آن‌ها را به عنوان «خود»، «مرا» (Me) یا «من» (I) می‌شناسد، خویشتن را به وجود می‌آورد. مفهوم «خودپنداره» (Self-concept) الگویی سازمان یافته و پایدار از ادراکات را بیان می‌کند. (پروین و جان، ۱۳۸۶: ۱۴۰؛ به نقل از: میدانی و بخشایش، ۱۳۹۱: ۲۰۷)

اشعار زیر از شفیعی کدکنی، گویای توجه به ماهیت انسان و جنبه‌های متعالی شخصیت اوست:

چنان‌که ابر، گره خورده با گریستن‌اش
چنان‌که گل، همه عمرش مسخر شادی‌ست
چنان‌که هستی آتش اسیر سوختن است
تمام پویه‌ی انسان به سوی آزادی‌ست (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۲۳)

از نظر شاعر، هر پدیده‌ای ذات و ماهیتی مشخص دارد؛ در این میان، ماهیت انسان، حرکت دائمی به سمت آزادی و رهایی است.
به اعتقاد راجرز؛ در بشر میلی ذاتی برای آفرینندگی هست و مهم‌ترین آفریده‌ی هر انسان، خود اوست. (شکرکن و همکاران، ۱۳۷۷: ۴۴۰)

در شعر زیر، شاعر، مخاطب را در برابر پرسشی هستی‌شناسانه قرار می‌دهد تا از این طریق، ذات و ماهیت انسانی او را به وی یادآور شود:

تا کدامین را تو می‌خواهی
زین درختستان بار و برگ؟
مرگ را جستن برای زندگی،
یا آنک،

زندگی کردن برای مرگ؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۱۸)

خویشتن دیگر در نظریه‌ی راجرز، خویشتن آرمانی (Ideal self) است... هرچه خویشتن آرمانی به خویشتن واقعی نزدیک‌تر باشد، فرد، راضی‌تر و خوشنودتر خواهد بود. (هیلگارد و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

در شعر زیر، شاعر، فاصله‌ی بین من واقعی و آشکار، و من پنهان و آرمانی خود را به تصویر کشیده است:

آن من که می‌نشیند و
آن من که می‌رود
آن من که می‌خرامد و
آن من که می‌رمد
بر گرد من،
ز من‌ها،

انبوه بی‌مری ست:

آن من که می‌هراسد و آن من که می‌رسد
بسیار آزمودم و
دیدم

در آینه

من‌ها همه یکی ست و گر چند لشکری ست؛
اما،

درین میانه،

یکی من،

منِ شگفت،

آن من که می‌سراید، مانا که دیگری ست. (شفیعی، ۱۳۷۶: ۴۱۰-۴۱۱)

«من»ها تجسم لایه‌های وجودی شاعرند و در این میان، «من» شاعرانه‌ی او متفاوت است با دیگر تجلیات وجود او، تلاش شاعر نیز همواره باید آن باشد تا «من» شاعرانه‌ی خود را به «من»های دیگرش نزدیک‌تر سازد.

مزلو یکی از موانع خود شکوفایی را این می‌داند که بسیاری از افراد، به سادگی توآن‌های بالقوه‌ی خود را نمی‌بینند. آن‌ها نه می‌دانند که این توآن‌ها وجود دارند و نه لذت ناشی از خودافزایی (self-Enhancement) را درک می‌کنند. در عوض تمایل دارند تا نسبت به توانایی‌های خود شک کنند یا حتی از آن بترسند. به همین جهت است که شانس تحقق بخشیدن به خود را کاهش می‌دهند. (یارمحمدیان و کمالی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

شفیعی در شعرهای زیر، تصویری سمبولیک از آدمیانی را به نمایش می‌گذارد که به ابعاد ماهیت و آفاق توانایی‌های بالقوه‌ی خود، آگاهی یا باور ندارند:

این جا قناری‌های محبوس قفس پیوند / - این بستگان آهن و خو کرده با دیوار /
بر چوب بست حس معصوم سعادت‌های مصنوعی / با دانه‌ای فنجان آبی چه‌چهی
آوازشان، خرسند- / هرگز نمی‌دانند: / کاین تنگناشان در خور شور و نوایی نیست
(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۶۲)

... وقتی که آن زورق برگ (برگ گل سرخ) / در آب‌ها غرقه می‌شد، / صد واژه‌ی
منقلب بر لبانت / جوشید و شعری نگفتی؛ / مبهوت و حیران نشستی - / یا گر سرودی
سرودی، / از هیبت محتسب، واژگان را، / در دل به هفت آب شستی، / صد کاروان
شوق، صد دجله نفرت / در سینه ات بود، اما نهفتی. (همان: ۲۶۱-۲۶۲)

۳.۴. شناخت دفاع‌های روانی خویش و شهامت برای کنار گذاشتن آن‌ها

در انسان، مکانیسم‌های روحی خاصی برای دفاع از خود وجود دارد؛ از جمله: فرافکنی، واپس‌رانی افکار ناخوشایند و ...، «از بحث‌های روان‌شناسی فرویدی، فرافکنی (Projection) است؛ فرافکنی، نسبت دادن آگاهانه‌ی عیوب، امیال و اندیشه‌های ناپسند خود به دیگران است که در واقع، نوعی مکانیسم دفاعی محسوب می‌شود.» (شایگان فر، ۱۳۸۴: ۱۱۴) انسان‌های خودشکوفای، این مکانیسم‌های روانی را در وجود خود می‌شناسند و از آن‌ها برای توجیه خطاها، کاستی‌ها و کم‌کوشی‌های خود بهره

نمی‌جویند؛ بلکه صادقانه و شجاعانه، زوایای تاریک ذهن و روح خود را افشا می‌کنند و خویشتن خویش را مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌دهند. شفיעی کدکنی نیز در مقام شاعری شعورمند و شکوفا، گاه صادقانه به نقد من فردی یا جمعی خود می‌پردازد؛ بی آن که از روش‌های مرسوم توجیه و تطهیر خود، بهره‌گیرد:

از معجزه‌ی نور و نسیم و نم باران / یاران دگر پنجره‌شان را به گل سرخ / آراسته کردند / تنها من و تو بر لب این پنجره ماندیم / وان سیره که آواز برآورد سحرگاه / خاموش نشستیم و به آواش نخواندیم. (شفיעی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۱۹-۳۲۰)

وقتی تو، روی چوبه‌ی دارت، خموش و مات / بودی، / ما: انبوه کرکسان تماشا، / با شحنه‌های مأمور: / مأمورهای معذور، / همسان و همسکوت / ماندیم. (همان: ۲۷۶-۲۷۷)

به پایان رسیدیم اما / نکردیم آغاز / فرو ریخت پرها / نکردیم پرواز / ببخشای ای روشن عشق بر ما ببخشای! / ببخشای اگر صبح را / ما به مهمانی کوچه دعوت نکردیم / ببخشای / اگر روی پیراهن ما / نشان عبور سحر نیست... (همان: ۵۱۲-۵۱۳)

این خودافشایی‌های صادقانه‌ی شاعر - چه در حیطه‌ی من فردی و چه جمعی -، روان او را به سوی زلالی می‌برد و در عین حال، روح جمعی مخاطبان را نیز به زلالی و شکوفایی فرا می‌خواند.

۵.۳. خودپیروی، خودبودن و استقلال شخصی

موارد یاد شده از دیگر ویژگی‌های انسان‌های خود شکوفاست. از رفتارهایی که این خصلت‌ها را در فرد، متبلور می‌سازد، اعتماد به نفس، مسوولیت‌پذیری و سختکوشی در اجرای تصمیم‌هاست. در این شعرها، «من» شاعر، بیانگر بروز این گونه رفتارهاست:

دیگر این داس خموشی تان زنگار گرفت / به عبث هر چه درو کردید آواز مرا / باز هم سبزتر از پیش، / می‌بالد، آوازم / هرچه در جعبه‌ی جادو، دارید / به در آرید که من / باطل السحر شما را، همگی می‌دانم: / سخنم، باطل السحر شماست. (همان: ۴۲۷-۴۲۸)

بدان سان که باران / سوی آسمان راه برگشت هرگز ندارد / من این راه را تا به پایان پاییز / به پای پر از زخم، خواهم سپردن. / به آب و به آینه سوگند یاران! / من این حزن را از رخ کودکان نشابور / به برگ گل سرخ خواهم ستردن. (شفיעی کدکنی، ۱۳۷۶:

۱۸۲)

.... من و بویه‌ی رهایی / و گرم به نوبت عمر، رهیدنی نباشد. (همان: ۲۰۵)

مثل آن شعبده بازی که کبوترها را/ می‌دهد پرواز، از جوف کلاهی که تهی ست/ شوق پرواز و رهایی را، زیبایی را/ از میان کلماتی که عسس یک یک را/ تهی از مقصد و معنی کرده ست/ می‌دهم اینک یک یک پرواز/ و آسمان وطنم را، تا دور،/ کرده ام پرز کبوترها،/ اینم اعجاز! / منم آن شعبده باز. (همان: ۲۲۴-۲۲۵)

شاخ گوزن خسته شد از سختنای سنگ/ یک چند ماند خامش و پیوست با درنگ،/ و آن گاه بار دیگر غرید با غرنگ:/ کای صخره! پیش پویش پاینده‌ی حیات/ ناچار از شکستی در این گریز و جنگ (همان: ۲۴۰)

می‌جهد این چشمه در اعماق خاک/ می‌تپدش قلب درون مغاک/ تیرگی تنگ نبندد رهش/ قلب زلالش همه تابندگی ست؛ زندگی ست/ ... شعر من این چشمه که بندی رهش/ تا دل یاران نشود آگهش/ راه گشاید به لب مردمان/ زان که هم از زمهری زاینده‌ی ست؛ زندگی ست. (همان: ۲۴۸-۲۴۹)

فنجان آب فنج‌هایم را عوض کردم/ و ریختم در چینه جای خردشان ارزن/ و آن سوی‌تر ماندم/ محوتماشان. / دیدم که مثل هر همیشه باز، سویاسوی/ هی می‌پرند از میله تا میله/ با رفره‌ی آرام پرهاشان. / گفتم چه سود از پر زدن، در تنگنایی این چنین بسته/ که بال‌هاتان می‌شود خسته؟ / گفتند (و با فریاد شاداشاد): / «زآن می‌پریم، این جا، که می‌ترسیم/ پروازمان روزی رود از یاد. (همان: ۲۸۷-۲۸۸)

ایستاده «ابر و باد و ماه و خورشید و فلک» از کار/ زیر این برف شبانگاهی/ بدتر از کژدم،/ می‌گزد سرمای دی ماهی/ کرده موج برکه در یخ برف/ دست و پای خویشتن را گم / زیر صد فرسنگ برف، اما/ در عبورست از زمستان دانه‌ی گندم. (همان: ۴۹۱-۴۹۲)

۳.۶. پاسخ دادن به ندای احساس و نه سنت و مرجعیت و اکثریت

از دیگر رفتارهایی که در مسیر نیل به فردیت و استقلال، به انسان یاری می‌رساند، همانا اتکا به ندای درون و تسلیم ناپذیری در برابر سنت‌ها و سفارش‌های رخوت‌آور اجتماعی است. در اشعار زیر، شاعر، دعوتگر به این رفتار رهایی بخش است: نه رهنما و نه رهنامه و نه ره پیداست/ دو گام سوی شمال و دو گام سوی جنوب/ مسافری که تویی، در شعاع این ظلمت،/ نگاه می‌کنی و فرصت هُبوب و هباست./

سزای همچو تویی چیست غیر درماندن / به هر که بود و به هر جا که بود و هر چه که بود / رجوع کردی، آلا دلت که قطب نماست. (همان: ۱۶۲)

دل آفتابگردان و نماز آفتابش / به شب و به ابر و ظلمت / نشود دمی بر او گم / دل اوست قبله یابش! (همان: ۲۶۷)

... هر آن راهی که دل گوید، بر آن باش وزین بیهوده گویان بر کران باش
بهشت فیلسوفان، دوزخی بود نگهبان بهشت شاعران باش
(همان: ۴۱۶)

۷.۳. مقاومت در برابر هم‌رنگی با جماعت

تکیه بر ندای احساس و اعتماد به نفس، طبعاً فرد را به سوی فردیت می‌کشاند. «از نظر مزلو، افراد خود شکوفا وسیله را با هدف، اشتباه نمی‌گیرند و در مقابل هم‌رنگ شدن با فرهنگ و آداب و رسوم، ایستادگی می‌کنند؛ ماورای شرایط محیطی خود به حرکت در می‌آیند و همواره تمایلات دموکراتیک (مردمی) خود را حفظ می‌کنند.» (راس، ۱۳۷۳: ۱۶۴)

شفیعی کدکنی به عنوان شاعری آگاه، در بسیاری از سروده‌های خود از طریق رمز، سمبول و تیپ‌سازی، به ترسیم چنین کارکردها و کاراکترهایی پرداخته است تا تفاوت و تمایز انسان‌های بلند مرتبه و فرومایه را در گستره‌ی تاریخ و جامعه، با زبان هنر نشان دهد؛ انسان‌هایی که مردانه بر خلاف رود جاری جبر و جمود، شنا می‌کنند و در برابر فرهنگ، آداب و رسوم منحط هر عصری، یک تنه می‌ایستند:

درین شبها / که گل از برگ، و برگ از باد و باد از ابر و ابر از خویش می‌ترسد، / و پنهان می‌کند هر چشمه‌ای سر و سرودش را، / درین آفاق ظلمانی / چنین بیدار و دریاوار / تویی تنها که می‌خوانی. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۲۵)

ز پشت میله نظر کن در آن نگاه هنوز / هجومی از نپذیرفتن و «نمی‌خواهم» / در آن نگاه و در آن چشم بی پناه هنوز. / هزار آبی بی مرز، در هزاران صبح / هزار بال رهایی، هزار اوج غرور / دریغ! باز سپید چکادهای بلند / چه می‌کنی؟ به امید چه زنده‌ای اینجا؟ / درین قفس که غلیواژهای ژاژ سرای / به رنگ بوقلمون با زمانه در تبدیل / و آب و دانه برایشان همیشه آماده / همه، همیشه رها، از رهایی و راهش / برای ماده نرنند و برای نر ماده! ... (همان، ۱۳۷۶: ۱۷۴)

... لاشخوران راست اتحاد همه عمر/ لیک تبار عقاب، یگه و تنه‌است. (همان: ۳۲۰)
 هی کژ و مژ می‌پرند آسیمه سویاسوی/ در هوای خیس/ کفتران در زیر این رگبار/ چون
 براده‌هایی از آهن/ در طواف طیف مغناطیس... / از میان جمع‌شان یک تن/ یک تن آن
 بالاست/ هر کجا باشند او بالاتر از آن‌هاست/ طوقی ای تنه‌است. (همان: ۳۲۱-۳۲۲)
 این گونه انسان‌ها به ماهیت و رسالت باطنی خود پای بند می‌مانند، لذا در برابر عرف،
 عادات، آداب و اولویت‌های خاص زمانه می‌ایستند. «در زندگی روزمره، رهنمودهای
 درونی ما نسبتاً خاموش هستند؛ در حالی که انتظارات اجتماعی و اولویت‌های فرهنگی
 نسبتاً برجسته هستند. طبق روان‌شناسی انسان‌گرا، اگر کسی ماهیت خود را به نفع
 اولویت‌های اجتماعی رد کند، رشد شخصی و سلامت روانی خود را به خطر
 می‌اندازد.» (ریو، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

در شعر شاعران امروز - و از جمله شفیعی کدکنی -، مصادیق اولویت‌های
 اجتماعی که فرد آزاده و خودشکופا در برابر آن‌ها می‌ایستد، غالباً قواعد و قوانین
 تحمیلی از سوی صاحبان زر و زور و تزویر است. در شعر شفیعی، نمود انسان‌هایی که
 علی‌رغم مطالبات و محرکات بیرونی به دنیای درونی و آرمانی خود وفادار می‌مانند،
 سخت چشم‌گیر است:

هزارمرتبه گفتند و باز نشنیدی کنون سزای ستیهندگیت را دیدی
 گرسنه میر و به زنجیر، کز چه رو، ای شیرا! به جشن شادی بوزینگان نرقصیدی؟
 (شفیعی، ۱۳۷۶: ۳۶۲)

در میان آذرخش و تندر و طوفان/ که همه سپماچه‌ها را شست/ از تبار استقامت، قامت
 مردی/ مانده بر جا در دل میدان/ زیر این باران رگباران./ آه‌ای تنهاترین تن‌ها!!/ که همه
 یاران تو را بدرود کردند و به راه خویشتن رفتند/ عقده‌هاشان را عقیده نام دادند و/ ز
 «ما»ها سوی «من» رفتند./ من به آواز تو می‌اندیشم از راهت نمی‌پرسم/ که به ترکستان
 رود یا کعبه یا جای دگر، ای مرد، / و سلامت می‌کنم همراه میثاق کبوترها/ از میان
 حلقه‌ی این چاه ویل و درد ... (همان: ۳۲۷-۳۲۸)

گه ملحد و گه ده‌ری و کافر باشد گه دشمن خلق و فتنه پرور باشد
 باید بچشد عذاب تنهایی را مردی که ز عصر خود فراتر باشد

(همان: ۴۹۰)

۳. ۸. آزمودن شیوه‌های جدید به جای پناه بردن به راه‌های راحت و امن
چنان انسان‌هایی با آن ابعاد شخصیتی یاد شده، مسلماً به راه‌های طی شده بسنده نمی‌کنند و در مسیر خودشکوفایی، جاده‌های نرفته و راه‌های نیازموده را برمی‌گزینند. اشعار زیر، تصویر و تجلی این گونه انسان‌ها با این‌گونه مشی و منش هاست:
ترجیح می‌دهم که درختی باشم / در زیر تازیانه‌ی کولاک و آذرخش / با پویه‌ی شکفتن و گفتن / تا رام صخره‌ای / در ناز و در نوازش باران / خاموش از برای شفتن. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۲۶)

حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته‌ست
دریایم و نیست باکم از طوفان دریا، همه عمر، خوابش آشفته‌ست
(همان: ۲۶۵)

نفست شکفته بادا و ترانه ات شنیدم / گل آفتابگردان! / نگهت خجسته بادا و شکفتن تو دیدم گل آفتابگردان! / به سحر که خفته در باغ، صنوبر و ستاره، / تو به آب‌ها سپاری همه صبر و خواب خود را / و رصد کنی ز هر سو، ره آفتاب خود را. / نه بنفشه داند این راز، نه بید و رازیانه / دم همتی شگرف است تو را درین میانه. / تو همه درین تکاپو / که حضور زندگی نیست به غیر آرزوها. / و به راه آرزوها / همه عمر، جست و جوها. / من و بویه‌ی رهایی، / و گرم به نوبت عمر، رهیدنی نباشد / ... تو و جست و جو و گر چند رسیدنی نباشد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۰۵-۲۰۶)

اگر ساحل خموش و صخره آرام و گر کار صدف چشم انتظاری‌ست
من و دریا نیاساییم هرگز قرار کار ما بر بی‌قراری‌ست
(همان: ۴۱۷)

۳. ۹. ساخت شخصیتی آزاد منشانه
از رهگذر همین رفتار متفاوت است که فردیت و شخصیت آزادمنشانه‌ی انسان، شکل می‌گیرد. جلوه‌های گوناگون فردیت‌ها و شخصیت‌های شکوفا و آزادمنش را در اشعار شفیعی کدکنی دیدیم و باز هم می‌توانیم ببینیم:

در هجوم تشنگی، در سوز خورشیدِ تموز / پای در زنجیرِ خاکِ تفته می‌نالد گون:
«روزها را می‌کنم پیمانه با آمد شدن.» / غوک نیزاران لای و لوش گوید در جواب:
«چند و چند این تشنگی؟ خود را رها کن همچو ما / پیش نه گامی و جامی نوش و

کوتاه کن سخن.» / بوته‌ی خشک گون در پاسخش گوید: «خُمُش! / پای در زنجیر، خوش‌تر تا که دست اندر لجن.» (همان: ۳۰۶-۳۰۷)

گرین آب و خیزاب، طغیان به دوش و گر کوهه‌ی موج، چون اُشتر است
چه پرهیز و پروا، که همچون صدف، مرا گُوش از بانگ توفان پُر است
(همان: ۳۴۶)

۳. ۱۰. داشتن نگاه خلاقانه

برخورداری از نگاه تازه، شهودی و خلاق، از ویژگی‌های انسان‌های خودشکوفاست. در شعر شفیعی کدکنی، این رفتار از رهگذر نگاه عمیق شاعرانه و هستی‌شناسانه به ابعاد جهان، طبیعت، انسان و دیگر پدیده‌های عالم وجود، شکل می‌گیرد:

هیچ‌کس هست در این جا که بگوید: من / روح هستی را، در روشنی سوسن‌ها / و مزامیر گل داوودی / بهتر از مسجد یا صومعه می‌بینم؟ / هیچ‌کس هست که احساس کند / لطف تک بیتی زیبایی را / که خروس شبگیر / می‌سراید گه گاه؟ / هیچ‌کس هست که اندیشه‌ی گل‌ها را - از سرخ و کبود - / بنگردد صبح در آینه‌ی رود؟ ... (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۲۱-۲۲۲)

اگر می‌شد صدا را دید / چه گل‌هایی! چه گل‌هایی! / که از باغ صدای تو / به هر آواز می‌شد چید. (شفیعی، ۱۳۷۶: ۲۰۱)

جمله‌های ساده‌ی نسیم و آب و جویبار / فعل لازم نفس کشیدن گیاه / اسم جامد ستاره، سنگ / اشتقاق برگ از درخت / و آن چه زین قبیل سؤال‌هاست؛ / در بر ادیب دهر و مکتب حقایقش / بیش و کم شنیده ایم و خوانده ایم / نکته‌هایی آشناست. / لیک هیچ‌کس به ما نگفت / مرجع ضمیر زندگی کجاست؟ (همان: ۴۰۲-۴۰۳)

... لحظه‌های محو در گذر / با هزار گونه خاموشی دهد خبر، / کآن چه جاودانه‌تر، جاودانه‌تر / و آن چه جاودانه‌تر، جاودانه‌تر. (همان: ۴۰۹)

پشت این ابرها، می‌توان گفت / آسمان است و آن کهکشانشان‌ها / پشت آن کهکشانشان‌ها، جهانی است، / بی‌کران، فارغ از این نشان‌ها؛ / باز در بی‌نشان‌ها توان گفت، / هستی گسترانیده، باقی ست؛ / کس نداند و لیکن، همین جا، / پشت این واژه‌ی «زندگی» چیست؟ (همان: ۴۶۰)

ذرات کاینات، به دیدار ژرف بین / هر یک گشوده پیش نگاه تو دفتری: / گوید: «قرار زندگی از بی‌قراری است / چون بوسه‌ای و زمزمه‌ای و کبوتری» (همان: ۴۶۵)

صبح است و آفتاب پس از بارشِ سحر / بر یال کوه می‌روم، از بین بوته‌ها / گویم: «بین که از پس چل سال و بیش‌تر / باز این همان بهار و همان کوه و بازه است» / بر شاخسارِ شور گز پیر، مرغکی / گوید: «نگاه تازه بیاور که بنگری / در زیر آفتاب، همه چیز، تازه است» (همان: ۴۸۰)

۳. ۱۱. تجارب اوجی یا عرفانی

داشتن نگرش خلاقانه در فرایندی تکاملی، موجب نیل انسان به احساس اوج و کشف و شهود می‌شود. پیش‌تر دیدیم که در سلسله مراتب نیازهای انسان، نیازهای خودشکوفایی و زیباشناختی (خیر، حقیقت، عشق و زیبایی) در اوج هرم قرار دارند. به اعتقاد مزلو، با محرومیت از این ارزش‌های متعالی، فرد گرفتار «فرا آسیب» می‌شود؛ یعنی محرومیت از ساحت روحانی - معنوی وجود. از نظر او بهترین درمان (meta Pathology) این عارضه، ارتباط تازه با قلمرو وجود است و تجارب اوج، مسیری عالی است که به آن منتهی می‌شود. (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۳۴۱-۳۴۵؛ روزن و کراوس، ۱۳۸۳: ۲۵۹-۲۷۶) وی تجارب اوج را از ارکان مهم سلامت روان و از مهم‌ترین ویژگی‌های افراد جوینده‌ی «من متعالی» و خودشکوفایی دانست.

مزلو، همچنین در پیش‌گفتار کتاب ادیان، ارزش‌ها و تجارب اوج، می‌گوید: «اگر ناچار بودم که هم این کتاب و هم دیدگاه‌هایم را در این جا خلاصه کنم، می‌گفتم: انسان سرشتی دارد متعالی و برتر و این امر، جزو ذاتی و جبلی اوست.» (مزلو، ۱۹۹۴: ۳) از نظر او «هسته‌ی ذاتی و جوهره‌ی جهان شمول ادیان برجسته و شاخص، همان جذبه، مکاشفه یا اشراق شخصی و منحصر به فرد پیامبر یا هر صاحب بصیرتی است که طبعی بسیار حساس دارد.» (همان: ۱۶) تجربه‌ی اوج مورد نظر مزلو - که از کوچک‌ترین حالات شاد عاطفی تا احساس و ادراکِ ذاتِ جهان را در بر می‌گیرد، با مراحل سلوک عارفانه، نظیر وجد، شهود، مراقبه و ... دارای نوعی شباهت و قرابت است. به باور او «آدمی به چهارچوب یا حیطه‌ی از ارزش‌ها، فلسفه‌ای ناظر به زندگی، دین یا بدیل آن، حاجت دارد تا بدان معتقد شود و پیشه‌اش کند؛ تقریباً به همان معنایی که به نور خورشید، کلسیم یا صحبت نیازمند است.» (مزلو، ۱۹۶۲: ۲۰۶) از منظر مزلو، مهم‌ترین دستاوردهای تجربه‌ی اوج یا عارفانه برای فرد، عبارتند از: رسیدن به ادراک برتر و آگاهی وحدت بخش، فرا رفتن از «من» و ترک خودپرستی، رسیدن به نقطه‌ی احساس

سعادت و رستگاری و ...؛ لازمه‌ی رسیدن به این‌گونه تجربه نیز گذر از مرحله‌ی نیازهای ابتدایی و حرکت به سوی جهان جذبه و شهود است.

در اشعار شفیعی کدکنی، این‌گونه سلوک شهودی و تجارب روحی و معنوی - با حس و حال امروزی - جایگاهی ویژه دارد که هم زاییده‌ی انس و الفت او با میراث عظیم عرفان و تصوف ایرانی - اسلامی است و هم حاصل نگرش عمیق او به بطن و متن هستی و طبیعت سیال:

آن‌گاه از ستاره فراتر شدم / و از نسیم و نور رهاتر شدم / ویراف وار، دیده‌گشودم / و آن مرغ ارغوانی آمد / چون دانه‌ای مرا خورد / و پرگشود و برد / ... آن‌گاه مرا رها کرد / در ساحت غیاب خود و خویش / آن سوی حرف و صوت، در آن سوی بی‌نشان. (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۹۷-۳۹۸)

من چون درخت معجز زردشت / چون سرو کاشمر / با شاخ و برگ سبز بهاران، / قد می‌کشم به روشنی صبح / از سایه‌های رود کناران / من آن نیم که بودم، این لحظه دیگرم. (همان: ۱۶۶)

روح ستاره‌ای مگر امشب / در من حلول کرده که این سان / از تنگنای حس و جهت پاک رسته‌ام / بیداری است و روشنی و بال و اوج و موج. (همان: ۳۲۶)

چشم بر هم می‌نهم، هستی دو سو دارد: / نیمی از آن در من است و نیم از آن بر من / نیمه‌ی در من، بهارانی پُر از باغ است و آفاقی پر از باران / نیمه‌ی بر من، زبان چاک‌چاکِ خاک و چشمان کویر کور تباران / چشم بر هم می‌نهم، هستی چراغانی ست / روشن اندر روشن و آفاق در اشراق / می‌گشایم چشم، می‌بینم چه زهرآگین و ظلمانی ست. (شفیعی، ۱۳۷۶: ۴۲۹-۴۳۰)

ندانم کجا می‌کشانی مرا؟ / سوی آسمان، یا به خاموش خاک / و یا جانب نیروانا و نور / کجا می‌کشانی نهانی مرا؟ ... (همان: ۴۳۱)

صبح بود و آسمان / لاجوردینی روان. / ساختم در لحظه‌ای / خامشی را نردبان / بر شدم بر بام راز / خویش را دیدم به تن / ذره‌ای در کهکشان / سهم خود را یافتم / لحظه‌ای از جاودان / وه چه وحشتناک بود، / ایستادن ناگهان، / بر کران بیکران! (همان: ۴۳۵)

۴. نتیجه‌گیری

روان‌شناسی انسان‌گرا- از مکاتب روان‌شناسی نیمه‌ی دوم قرن بیستم، با تکیه بر آرا و آموزه‌های اگزیستانسیالیستی و پدیدارشناختی-، انسان و تعالی و شکوفایی او را منظر و مقصود خود قرار داده است. آبراهام مزلو و کارل راجرز، دو چهره‌ی برجسته‌ی این رویکرد به شمار می‌آیند. با آرا و دیدگاه‌هایی نظیر خود شکوفایی، تئوری نیازهای اساسی، تئوری نقص و رشد انگیزش، فرآنگیزش، ارزشمند بودن، تحقق خویشتن، ادراک خاص از جهان و

از نظر آن دو، افراد خود شکوفا خصایص مشترکی دارند و نیز برای رسیدن به خود شکوفایی، خصلت‌ها و رفتارهای ویژه‌ای لازم است.

بسیاری از اشعار شفيعی کدکني، شاعر و اديب برجسته‌ی روزگار ما، با اصول و آموزه‌های این جنبش روان‌شناختی، قابل انطباق است. در این مقاله، همسانی و همانندی پاره‌ای از برجسته‌ترین سروده‌های ایشان با خصایص افراد خود شکوفا و رفتارهای منجر به خود شکوفایی از جمله: تئوری نیازهای اساسی انسان، توجه به ماهیت خود، شناخت دفاع‌های روانی خویش و شهامت کنار نهادن آن‌ها، اتکا بر خویش و داشتن استقلال فردی، پاسخ دادن به ندای درون در برابر تمایلات بیرونی، مقاومت در برابر هم‌رنگی با جماعت، آزمودن شیوه‌های جدید به جای پناه بردن به راه‌های راحت و امن، ساخت شخصیت آزادمنش، داشتن نگاه خلاق و تجارب عرفانی یا اوجی، بازنموده شده و مورد تحلیل قرار گرفته است؛ حاصل کار، آن‌که: شعر شفيعی کدکني، ذاتاً شعری است پویا، خلاقانه و همچون آموزه‌های روان‌شناسی انسان‌گرایی، در مسیر رهایی و خود شکوفایی و نیز این نکته که شعر فارسی - چه کلاسیک و چه نو- از ظرفیت‌های فراوانی برای تحلیل و تفسیرهای روان‌شناسانه و دیگر اصول و مبانی شاخه‌های متنوع علوم انسانی، برخوردار است.

یادداشت‌ها

۱. اصطلاح نیروی سوم، «برای معرفی روان‌شناسی پدیدار شناختی، روان‌شناسی انسان‌گرا و روان‌شناسی وجودی به کار گرفته شده است؛ این جنبش‌ها، مشترکات زیادی با هم دارند و روان‌شناسان هر گروه، به گونه‌ای جنبش دیگر را تأیید می‌کنند. عنصر مشترک و اساسی در هر سه جنبش، تأکید اصولی بر «انسان» به عنوان یک شخص با ذهنیات و تجربیات منحصر به فرد

است. پس اصطلاح «نیروی سوم» یا «موج سوم» بر همه‌ی گرایش‌هایی اطلاق می‌شود که فعالیت‌های خود را بر محور توجه به انسان، تنظیم کرده‌اند. (لان‌دین، ۱۳۸۳: ۳۲۳)

فهرست منابع

- اتکینسون، ال ریتال. (۱۳۸۳). *زمینه‌ی روان‌شناسی هیلگارد*. ترجمه‌ی حسن رفیعی و همکاران، تهران: ارجمند.
- پاینده، حسین. (۱۳۸۵). *نقد ادبی و دموکراسی*. تهران: نیلوفر.
- پروین، لارنس‌ای. (۱۳۷۲). *روان‌شناسی شخصیت*. ترجمه‌ی محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دارتیک، آندره. (۱۳۸۴). *پدیدارشناختی چیست؟* ترجمه‌ی محمود نوالی، تهران: سمت.
- راس، آلن‌ا. (۱۳۷۳). *روان‌شناسی شخصیت*. ترجمه‌ی سیاوش جمال‌فر، تهران: مؤسسه بعثت.
- روزن، دیوید؛ ایچ و کراوس، آلن‌ام. (۱۳۸۳). «دائوی فرزانه‌گی: تلفیق آیین دائو و روان‌شناسی‌های یونگ، اریکسون و مزلو». ترجمه‌ی مصطفی ملکیان، *مجله‌ی ناقد*، سال اول، شماره‌ی ۲، صص ۲۵۹-۲۷۶.
- ریو، جان مارشال. (۱۳۸۵). *انگیزش و هیجان*. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
- سانتراک، جان. دیبلو. (۱۳۸۳). *زمینه‌ی روان‌شناسی سانتراک*. ترجمه‌ی مهرداد فیروزبخت، تهران: رسا.
- شایگان‌فر، حمیدرضا. (۱۳۸۴). *نقد ادبی*. تهران: داستان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). *هزاره‌ی دوم آهوی کوهی*. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *آیین‌های برای صدهاها: هفت دفتر شعر*. تهران: سخن.
- شکرکن، حسین و همکاران. (۱۳۷۷). *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*. تهران: سمت.
- شولتز، دو آن پی و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۸۶). *تاریخ روان‌شناسی نوین*. ترجمه‌ی علی اکبر سیف و دیگران. تهران: دوران.
- ظهیری ناو، بیژن؛ علایی ایلخچی، مریم و رجبی، سوران. (۱۳۸۷). «بررسی تطبیقی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روان‌شناسی انسان‌گرایانه‌ی آبراهام مزلو». *گوه‌رگویا*، دانشگاه اصفهان، سال ۲، شماره‌ی ۷، صص ۹۱-۱۲۴.

- کریمی، یوسف. (۱۳۸۴). *روان‌شناسی شخصیت*. تهران: پیام نور.
- لاندین، رابرت ویلیام. (۱۳۸۳). *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی*. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی. تهران: ویرایش.
- مزلو، آبراهام اچ. (۱۳۶۷). *انگیزش و شخصیت*. ترجمه‌ی احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- موکیلی، آکس و دانتزر، روبرت. (۱۳۸۴). *انگیزش و هیجان*. ترجمه‌ی حمزه‌ی گنجی و علی پیکانی، تهران: ساوالان.
- میدانی، مرضیه و علیرضا بخشایش. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی نمودهای انسان‌گرایی در گلستان سعدی با رویکرد روان‌شناسی انسان‌گرا». *کاوش‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد*، سال ۱۳، شماره ۲۴، صص ۱۸۹-۲۱۹.
- میزیاک، هنریک و سکستون. ویرجینیا استاوت. (۱۳۷۶). *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*. ترجمه‌ی احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس.
- هیلگارد، ارنست و همکاران. (۱۳۸۳). *زمینه‌ی روان‌شناسی*. ترجمه‌ی محمد نقی براهنی و دیگران، تهران: رشد.
- یارمحمدیان، احمد و کمالی، فاطمه. (۱۳۸۶). «بررسی رابطه‌ی هوش هیجانی با خود شکوفایی دانش‌آموزان پایه‌ی اول دبیرستان». *مجله‌ی علوم اجتماعی و علوم انسانی دانشگاه شیراز*، سال ۲۲، دوره‌ی ۲۶، شماره ۳ (پیاپی ۵۲)، صص ۲۱۱-۲۲۶.

- Ford, J.G. (1991). "Rogerian self-actualization: A clarification of meaning". *Journal of Humanistic psychology*, 31, 101-111
- Maslow, A.B. (1962). *Toward a psychology of being*. New York: Van Nostrand.
- Maslow, A.B. (1994). *Religions, Values and peak experiences*. New York: Penguin Books.